



مسعود جوادیان

گفت‌وگو با حورا صدر پیرامون امام موسی صدر و نهضت مقاومت لبنان

رازی درد دل تاریخ

اشاره

طولانی با خانم صدر گفت‌وگو کنیم. در نشست ما چند تن از همکاران نیز حضور داشتند از جمله خانم دکتر زهرا باقری کارشناس و آقای فرخیان از همکاران خانم صدر در مؤسسه امام موسی صدر. در آن گفت‌وگو که شما اینک متن آن را می‌خوانید، اجمالی از زندگی پرماجرا و تکاپوهای امام موسی صدر را از زبان دختر ایشان شنیدیم؛ و امید که برای شما هم مفید واقع شود.

چند سال پیش، روزی هم‌سر من از حضورش در جلسه‌ای صحبت می‌کرد که خانم حورا صدر، دختر امام موسی صدر هم در آن حاضر بوده است. وی مجذوب خانم صدر شده بود و از فضایل و سجایای اخلاقی او می‌گفت. من در آن وقت تصور نمی‌کردم که روزی بیاید که خودم راهی دفتر کار خانم صدر شوم و با ایشان به گفت‌وگو بنشینم و همان سجایا را با چشمان خودم در ایشان مشاهده کنم. ولی این اتفاق افتاد و ما موفق شدیم در یک نشست نسبتاً



مبارزه با تکدی‌گری
رامی‌شود گفت جزو
اولین فعالیت‌های
ایشان بود. پس از آن
و البته به تدریج،
«مدرسه فنی حرفه‌ای
جبل عامل» را باز به
کمک مردم تأسیس
کردند



● خانم صدر، اگر موافق باشید از
هجرت امام موسی صدر شروع کنیم.
بفرمایید که اساساً چی شد که ایشان
به این مهاجرت دست زدند آیا به خاطر
ریشه آبا و اجدادی شان بود که در لبنان
داشتند یا دلیل دیگری داشته؟

● ببینید؛ برای مهاجرت آقای صدر به لبنان
نمی‌توانیم به یک یا دو دلیل بسنده کنیم. واقعیت
این است که مجموعه‌ای از علل و اسباب جمع
شد تا این مهاجرت محقق گردید. این مهاجرت
گام کوچکی نبود که کسی بتواند به راحتی از
فضایی که خودش در آنجا رشد کرده (ایران) و
برای خود سرمایه‌ای اجتماعی اندوخته بود، کنده
شود و برود. این تصمیم بزرگی است که فردی از

وطن و سرزمین خودش بکند و به جایی برود که
با آنجا آشنایی چندانی ندارد. لذا من فکر می‌کنم
که چند عامل سبب مهاجرت آقای صدر به لبنان
بوده است. متنی از امام موسی صدر وجود دارد که
در آن ایشان در پاسخ به سؤال‌هایی از محققین،
خلاصه‌ای از زندگی خودشان را بیان کرده‌اند.
ایشان در آن متن می‌گویند که خانواده‌ای مذهبی
ولی گشوده داشته‌اند. زندگی شان زندگی ساده‌ای
بوده. از پدرشان -مرحوم آیت الله سید صدرالدین
صدر- خیلی تعریف می‌کنند که آدم متقی و
معتقد، در عین حال ادیب و شاعر بوده‌اند. نکته
جالب در صحبتشان این است که می‌گویند وقتی
من دبستان را تمام کردم پدرم به من گفتند که به
حوزه ملحق شوم. علت دستور پدرم هم -که به نظر
من نوعی از خودگذشتگی بود- این بود که آن زمان
حوزه تحت فشار رضا شاه قرار داشت. حوزه خیلی
ضعیف شده بود. تعداد طلبه‌ها بیشتر از سیصد
نفر نبود؛ در صورتی که قبل و بعد آن هزاران طلبه در
قم بودند، می‌گویند چون حوزه تضعیف شده بود
پدرم از من خواستند که وارد حوزه شوم. البته من
هم به پدرم اعتقاد داشتم و قبول کردم. البته بعد
از مدتی پدر گفتند که تحصیلات دانشگاهی را
در کنار درس‌های حوزوی ادامه بده و این نشان
می‌دهد که آیت الله صدر به طور مطلق با تحصیلات
جدید دانشگاهی مخالف نبوده‌اند. وقتی دیدند
که فرزندشان به این کار تمایل دارد اجازه دادند،
چون رسم نبود که طلبه‌های حوزه به مدرسه یا
دانشگاه بروند. به هر صورت ایشان رفتند و امتحان
دادند و وارد دانشگاه تهران شدند. انتخاب رشته
هم اتفاقاً جالب بوده است. بعضی‌ها معتقدند
که آقای سید موسی صدر اولین روحانی‌ای بود که
وارد دانشگاه شده ولی این طور نیست، بلکه ایشان
ظاهراً اولین روحانی هستند که رشته اقتصاد را در
دانشگاه برای تحصیل انتخاب کرده‌اند. روحانیون
دیگر عموماً در رشته‌هایی مثل فلسفه و ادبیات
و الهیات تحصیل می‌کردند ولی ایشان رشته
اقتصاد را انتخاب کردند که در واقع ربط روشنی به
حوزه نداشت. به هر حال همزمان حوزه را هم ادامه
می‌دهند و درس‌های خارج را سال‌ها تحصیل و
تدریس می‌کنند و به مدارج علمی بالایی در حوزه
می‌رسند. پس تا اینجا صحبتی از مهاجرت ایشان



به لبنان نیست، تا اینکه وقتی برای ادامه تحصیل به نجف می‌روند سفری به لبنان می‌کنند، برای دیدار با بستگانی که آنجا داشته‌اند؛ از جمله دیدار با آقای علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین. آقای شرف‌الدین از عموزاده‌های پدری امام موسی صدر بودند. ولی نسبت نزدیک‌ترین بود که پسرخاله هم بودند. آقای شرف‌الدین وقتی آقای صدر را می‌بیند خیلی ایشان را می‌پسندد و به اصطلاح در سیمای ایشان علائمی می‌بیند و به اطرافیان خود توصیه می‌کند که اگر سید موسی صدر به لبنان بیاید خیلی خوب است. حالا داستان‌های متعددی در این زمینه نقل شده است. یکی از آن‌ها این است که یک‌بار اطرافیان از آقای شرف‌الدین می‌پرسند که چرا شما اینقدر از سید موسی صدر تعریف می‌کنید؟! ایشان دفترچه‌ای را به آنان نشان می‌دهند و می‌گویند ببینید! سید موسی این دفترچه را به من داده. گویا این‌طور بوده که امام موسی صدر وقتی نجف بوده‌اند از هر لبنانی که در حوزه می‌دیده‌اند اطلاعاتی در مورد روستای او می‌گرفته‌اند. مثلاً روستای شما کجاست؟ شما چطور زندگی می‌کنید؟ امور معیشت شما چطور می‌گذرد؟ و... خلاصه آمار و اطلاعاتی را همین جور بدون اینکه قصد و قراری داشته باشند که در لبنان استقرار یابند جمع می‌کرده‌اند.

خلاصه آقای شرف‌الدین می‌گویند ببینید او چه اطلاعاتی را جمع کرده است و به چه اموری توجه کرده است. به نظر من با توجه به روشن بینی خاص علامه شرف‌الدین، این نوع تفکر و این نوع نگرش را که در آقای صدر دیدند، برایشان جالب بوده و به همین سبب به فرزندانشان می‌گویند که اگر بتوانید کاری بکنید که آقای موسی صدر به لبنان بیاید خیلی خوب است و موفقیتی برای شماست.

● اولین سفر آیت‌الله صدر به لبنان، که با آقای شرف‌الدین دیدار کردند، چه سالی بوده؟

● سال ۱۹۵۶ میلادی (۱۳۳۴ شمسی) ماعکسی هم از ایشان داریم که در کنار آقای شرف‌الدین ایستاده‌اند.

به هر حال، بعد از فوت آقای شرف‌الدین در سال ۱۹۵۸ میلادی، بستگان و آشنایان ایشان، لابد در پی همان توصیه‌های خود آقای شرف‌الدین که گفتم، نامه‌نگاری می‌کنند. ظاهراً نامه‌ای برای خود پدرم می‌نویسند و نامه‌ای هم برای برادر ایشان، آیت‌الله حاج آقا رضا صدر، و تقاضا می‌کنند که آقای سید موسی صدر برای جانشینی آقای شرف‌الدین به لبنان بروند. به هر حال شنیده‌های ما حاکی از این است که زمانی که آقای شرف‌الدین فوت می‌کنند و پیکر ایشان را برای تشییع و تدفین به نجف می‌برند امام موسی صدر که در آن موقع در نجف بودند با عده‌ای از لبنانی‌ها بیشتر آشنا می‌شوند، و با توجه به آن دعوت تصمیم می‌گیرند سفری به لبنان بروند و اوضاع را از نزدیک ببینند. مدتی در شهر صور بودند و برمی‌گردند و پس از آن تصمیم می‌گیرند که به لبنان مهاجرت کنند. ایشان در جواب برخی از دوستان خودشان که می‌گفته‌اند: چرا این کار را می‌کنید، شما که در اینجا جایگاه خوبی دارید! می‌گویند که احساس مسئولیت می‌کنم و اگر بتوانم برای جامعه شیعیان کاری انجام دهم، این کار را ترجیح می‌دهم. لذا تصمیم می‌گیرند که به لبنان بروند. می‌گویم چند عامل، یکی از عوامل خانوادگی است و یکی هم احساس مسئولیت در برابر شیعیان لبنان. زمینه دیگر توانمندی‌های خودشان بود. ایشان وقتی به لبنان رفتند در آنجا وضعیت شیعیان را دیدند و به این نتیجه رسیدند که می‌توانند برای شیعیان آنجا کاری انجام دهند و مثلاً سطح مذهبی، اقتصادی، اجتماعی‌شان را ارتقا بدهند، احساس مسئولیت بیشتری نسبت به آنجا کردند. آیت‌الله بروجردی در آن دوره، تصمیم‌شان این بود که نمایندگانی به خارج از کشور بفرستند و عده‌ای را هم فرستادند، حتی از ایشان دعوت کرده بودند که به ایتالیا بروند. یعنی می‌خواستند امام موسی صدر را به عنوان نماینده خودشان در ایتالیا منصوب کنند. ولی ایشان نپذیرفتند. ولی وقتی پیشنهاد لبنان آمد، هم آقای بروجردی امام موسی صدر را به رفتن تشویق کردند و هم آقای حکیم. اینکه گاهی گفته شده که آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله حکیم به امام موسی صدر گفته‌اند که به لبنان بروید، نه، این‌طور نبوده است. ایشان خودشان تصمیم گرفتند ولی با تأیید آقایان.

آیت‌الله بروجردی در آن دوره، تصمیم‌شان این بود که نمایندگانی به خارج از کشور بفرستند و عده‌ای را هم فرستادند، حتی از ایشان دعوت کرده بودند که به ایتالیا بروند. یعنی می‌خواستند امام موسی صدر را به عنوان نماینده خودشان در ایتالیا منصوب کنند. ولی ایشان نپذیرفتند. ولی وقتی پیشنهاد لبنان آمد، هم آقای بروجردی امام موسی صدر را به رفتن تشویق کردند و هم آقای حکیم



● در آن زمان جامعه شیعیان لبنان چه وضعی داشت و ایشان بعد از مهاجرت و سکونت در آنجا چه اقدامات اولیه‌ای انجام دادند؟ مثلاً اگر خیریه‌ای تأسیس کردند یا هر فعالیت دیگری؛ این‌ها را بفرمایید.

● ایشان وقتی رفتند لبنان، کار جالبی کردند. درست است که بستگانی داشتند ولی این عملاً به معنای شناخت آن جامعه که نیست؛ یک جور باید این جامعه را بهتر می‌شناختند و جامعه ایشان را، هر دو همدیگر را بشناسند. بنابراین حداقل دو سال کارشان این بود که به شهرهای مختلف بروند و آدم‌های مختلف را ببینند. به این ترتیب حتی به خانه‌های مردم می‌رفتند با آن‌ها آشنا می‌شدند، با نوع زندگی و فرهنگ و سطح اقتصادی و فرهنگی شان.

برای تکمیل این مطلب باز خاطره‌ای خدمت شما عرض می‌کنم. یک بار در جمعی از امام موسی صدر سؤال می‌کنند که چرا شما این قدر بین مردم محبوب شده‌اید؟ چه کسی پشت سرتان هست که این طور شما را در این جامعه به این جایگاه رسانده؟ و ایشان جواب می‌دهند شما کافی است به کیلومتر شمار ماشین من نگاه کنید. من در هر خانه‌ای رزدهام و به هر روستایی رفته‌ام. یک بار هم به یکی از شخصیت‌های مسیحی می‌گویند که من بیشتر از توبه روستای خودت رفته‌ام. بنابراین محبوب شدن این شخصیت در جامعه لبنان ناشی از ارتباطات و رفتارهای خودشان بود و اخلاقی که با مردم داشتند. نکته مهم در این رفتارهایشان این است که اگر کسی ایشان را دعوت می‌کرد به سفره ساده‌ای که به قول لبنانی‌ها نان و زیتون بود، می‌پذیرفتند و همان را با آن‌ها می‌خوردند. در نتیجه، مردم احساس کردند که سید موسی صدر از خودشان است، تکبر و شأنیتی برای خودش قائل نیست، با مردم آشنا می‌شود، دغدغه‌ها و آرزوهایشان را درک می‌کند، نگرانی‌ها و کمبودهایشان را می‌شناسد و... اینها فکرکنم از عوامل مهمی است که زمینه‌ساز جایگاه ایشان در لبنان شده.

مادرم تعریف می‌کنند که پدر صبح با عده‌ای می‌رفتند به منطقه‌ای و به چندین روستا سر می‌زدند. ظهر برمی‌گشتند ناهار می‌خوردند و بعد با گروه دیگری به سمت دیگری می‌رفتند؛ چون گروه صبح خسته شده بودند و نمی‌توانستند ادامه دهند ولی خودشان بعد از ظهر با یک گروه دیگر کار را ادامه می‌دادند. کارشان هم این بود که به هر کس که عزایی برایش پیش آمده بود یا مشکلی داشت سر می‌زدند و به طور کلی عملاً با مردم همراهی می‌کردند و این طور هم نبوده که فقط به شیعیان سر بزنند. به

بعضی از روستایی‌ها که مسیحی و سنی هم بودند سر می‌زدند و این ارتباط را با همه برقرار می‌کردند، این را هم برای دیگران جا انداختند که اگرچه من یک روحانی شیعه هستم ولی توجه و اهتمام من فقط به شیعیان نیست.

بالاخره این هم یک نکته مهمی است که باید در کنار فعالیت‌های اجتماعی امام موسی صدر از آن یاد کرد. ظاهراً اولین مواجهه امام موسی صدر با مسائل اجتماعی لبنان با مسئله تکدی‌گری شروع شد. متکدیان در صورت بودند و ایشان هم ابتدا در صورت ساکن شدند. در آنجا ظاهراً متکدیان غوغا می‌کرده‌اند و از روستاهای مختلف به آنجا می‌آمده‌اند. علامه شرف‌الدین سال‌ها قبل در صورت مؤسسه‌ای به نام احسان و نیکوکاری «جمعیت البر و الإحسان» تأسیس کرده بودند که فعالیت آن کم شده بود و آقای صدر در اولین اقدام این جمعیت را احیا می‌کنند و از طریق آن مسئله تکدی‌گری را در صورت سامان می‌دهند.

● لطفاً ابعاد دیگر را هم بفرمایید. ایشان مثلاً برای تأسیس مدرسه یا تأسیس بنیادهای مختلف یادگارهایی گذاشتند. از این‌ها برای ما بگویید.

● مبارزه با تکدی‌گری را می‌شود گفت جزو اولین فعالیت‌های ایشان بود. پس از آن و البته به تدریج، «مدرسه فنی حرفه‌ای جبل عامل» را باز به کمک مردم تأسیس کردند. در لبنان شیعیان از چند جهت تحت ظلم و ستم بودند. یکی اینکه هم در دوران عثمانی‌ها و هم در دوران استعمار فرانسه به آن‌ها ظلم شده بود و آنان را عقب نگه داشته بودند. لذا شیعیان شرایط ویژه‌ای نسبت به بقیه طوایف داشتند. زمین‌داری‌های شیعیان را استثمار می‌کردند که آن باز داستان مفصلی دارد. به حال وضعیتی بود که مردم فقیر مرتب فقیرتر می‌شدند و شرایط برایشان سخت‌تر می‌شد. به این علت است که می‌گویم شیعیان وضعیت ویژه‌ای داشتند. با توجه به همین وضعیت امام موسی تلاش‌شان را برای ارتقای سطح اقتصادی، اجتماعی، فکری و دینی جامعه آغاز کردند و در این جهت فعالیت کردند؛ و از جمله مدرسه فنی - حرفه‌ای را تأسیس کردند. این نکته هم مهم است که در آن سال‌ها قبل از ورود امام موسی صدر به لبنان کمیته‌ای فرانسوی تشکیل شده بود به نام کمیته ارفد (ERFED) که بررسی‌ها و تحقیقاتی علمی را درباره سطح اجتماعی فرهنگی و اقتصادی منطقه انجام داده و گزارشی منتشر کرده بود. امام موسی صدر از نتیجه آن تحقیقات هم مطلع شده و طرح‌های خود را بر اساس نتیجه آن تحقیق و بررسی‌ها شکل می‌دادند. یعنی می‌دانستند در آن موقعیت دشوار چه کاری باید انجام دهند.

موضوع مهم دیگری که خودشان هم چند جا به آن اشاره کرده‌اند و خیلی‌ها از آن مطلع هستند، اوضاع سیاسی لبنان است. لبنان معمولاً همواره در شرایطی قرار دارد که دولت‌های آن قوی و قدرتمند نبوده و نیستند. لذا دولت می‌تواند فقط درصد کمی از فعالیت‌ها را انجام دهد و این بسته به زمان‌های مختلف، متفاوت است. در آن زمان درصد کمی از مدارس، دولتی بودند و بیشترین فعالیت‌های فرهنگی را خود مردم از مذاهب و طوایف مختلف انجام می‌دادند. به همین علت امام موسی صدر مسئله تأسیس مجلس اعلای شیعیان را مطرح می‌کنند. چون می‌بینند که در آنجا تمام مذاهب برای خودشان مجلسی دارند که کارهای آنان را ساماندهی می‌کند و از آن‌ها حمایت می‌کند. از موقوفاتشان، از مسائل دینی و شرعی‌شان، در مورد ازدواج و طلاق و غیره. آن زمان دادگاه شرعی جعفری به امور شیعیان می‌پرداخت همان‌گونه که همه مذاهب و طوایف دیگر هم چنین دادگاهی داشتند. ولی دادگاه شرعی جعفری کافی نبود و نیاز به نهادی بود برای اینکه کلیه امور شیعیان را ساماندهی کند و به آموزش‌های دینی آنان اهتمام بورزد و به اوقاف آنان رسیدگی کند و حقوق شیعیان را استیفا کند و برای ارتقای سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنان تلاش و فعالیت کند؛ مانند دیگر مذاهب و طوایف شانزده‌گانه لبنان. بر این اساس آقای صدر درصدد تأسیس مجلس اعلای شیعیان برمی‌آیند. البته اول تلاش‌شان این بوده که در همان مجلس اهل تسنن بخشی هم به رسیدگی به امور شیعیان اختصاص داده شود، برای اینکه تفرقه ایجاد نشود. یک سال هم تلاش می‌کنند ولی به نتیجه نمی‌رسند تا اینکه تصمیم می‌گیرند یک نهاد مستقل تأسیس کنند. این کار دو سال زمان می‌برد تا به نتیجه برسد و در پارلمان تصویب شود. و زمانی هم می‌برد تا مکان یا مقری برای آن تأمین شود. تلاش برای تأسیس مجلس اعلای شیعیان از سال ۱۹۶۵ شروع شد و سرانجام در سال ۱۹۶۹ مجلس اعلا افتتاح شد و خود آقای صدر به ریاست آن انتخاب شدند. مقر مجلس در بیروت بود و لذا آقای صدر خودشان هم از شهر صور به بیروت منتقل شدند.

پس از استقرار در بیروت ایشان محدود به مجلس اعلای شیعیان نشدند بلکه فعالیت‌های متعدد داشتند. آقای صدر به اقتضای هر دوره‌ای آن کاری را که به نظرشان لازم می‌آمد عملاً شروع می‌کردند. اساس حرکتشان هم بر فعالیت‌های اجتماعی در جهت و براساس آموزه‌های دین بود.

● **آیا از ایشان سخنرانی یا مکتوبی هم باقی مانده که این نظر را بیان کرده باشند؟**

● بله، هم در سخنرانی‌ها و هم در مصاحبه‌ها گفته‌اند. برخی از آن‌ها هم می‌توانم خدمت شما بخوانم. من در اینجا چند عبارت فارسی آن را می‌خوانم. این‌ها از ترجمه‌های آقای فرخیان است. «در واقع اعتقاد و احساسم از آن هنگام که تحصیلات دینی و بعد از آن فعالیت دینی را آغاز کردم، بر اصلی استوار بود که چه بسا امر جدیدی در اسلام نبود... اما در میدان عمل تازه بود. این اصل همان اصل دین برای زندگی است و هرآنچه پس از حیات است از آخرت و بهشت و آتش و حساب، و ویژه‌تعامل انسان با زندگی هست. دین حیات انسان را تنظیم می‌کند، رابطه انسان با خود و دیگران و خدا را تنظیم می‌کند.»

این سخن‌ها را در جاهای مختلف گفته‌اند. حتی در یکی دو تا مصاحبه هم همین‌طور تصریح می‌کنند و در این زمینه فکر می‌کنم مبنای همه فعالیت‌ها و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر ایشان همین سخن‌ها بوده است. از این جهت ایشان معتقد بودند که درست کردن اقتصاد مردم از اولین اولویت‌هاست. همین تفکر است که باعث می‌شود آقای صدر برای محرومین فعالیت بکنند و جنبش معروف «حرکت المحرومین» را راه بیندازند. خودشان می‌گویند شیعیان محروم‌ترین گروه لبنان بودند، اگرچه در نهایت فعالیت‌هایشان برای تمام محرومین بود چه شیعه و چه غیر شیعه در همه مناطق لبنان. البته که شیعیان بیشترین محرومیت را داشتند و به همین علت تمرکزشان هم روی شیعیان بود.

● **موافقت قدری هم در مورد فرایند تأسیس و ادامه حیات جنبش امل بگویید؟**

● اوایل استقرار امام موسی صدر در لبنان تجاوزات رژیم اشغالگر فلسطین هنوز خیلی نبود، ولی از سال ۱۹۶۷ به بعد فضا عوض شد و ادبیات مبارزه و مقاومت در برابر رژیم اشغالگر فلسطین وارد زندگی مردم جنوب لبنان و شیعیان شد. بعد از جنگ شش روزه و اشغال سرزمین‌های مصر و سوریه و اردن، تجاوزهای رژیم صهیونیستی به لبنان هم شروع شد. رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۰ منطقه‌ای را در جنوب اشغال کرد. بعد از این اشغال، امام موسی صدر جلسه مجلس اعلا را در آن شهر تشکیل داد، و این یعنی اقدام عملی برای پشتیبانی از مردمی که آسیب دیده بودند. از آن پس می‌بینیم به تدریج در صحبت‌های امام موسی صدر، از رژیم اشغالگر فلسطین و خطرهایی که رژیم صهیونیستی برای منطقه جنوب لبنان دارد و توطئه‌هایی که نسبت به آن در نظر دارد، بیشتر سخن به میان می‌آید. به خصوص که باز اینجا ضعف دولت لبنان باعث می‌شد که دولتمردان هیچ اقدام مؤثری نکنند. به قول خودشان



**فکر می‌کنم
یکی از علت‌های
ریودن ایشان
این بوده که
مانع خیلی از
توطئه‌ها بودند**



جنوب لبنان سرزمینی بود که هیچ‌کس از آن دفاع نمی‌کرد و رژیم اشغالگر هم به قول خودش هر وقت دلش می‌خواست می‌آمد آنجا و گردشی می‌کرد و می‌رفت.

● آیا می‌توانیم بگوییم امام موسی صدر روحیه انقلابی بالایی داشت و هر جا لازم به حضور بود حضوری می‌یافت و در برابر متجاوزان هم به جد ایستادگی می‌کرد؟

● بله، دقیقاً. امام صدر معتقد است همان اصلی که به ما می‌گوید دین برای زندگی است، می‌گوید من باید برای زندگی کنونی مردم فعالیت کنم. اگر الان رژیم صهیونیستی تهدید است، پس باید برابر آن بایستم، اگر فتوایسبم تهدید است باید این مردم را از یوغ آن نجات بدهم. وقتی محرومیت بیداد می‌کند، در برابر آن باید اقدام بکنیم.

این دیدگاه ایشان بود؛ به خصوص که راهکارهایی هم برای آن‌ها پیشنهاد می‌دادند نه اینکه فقط فریاد بزنند که این کار خوب است یا آن کار بد است. به دولت می‌گفتند که ارتش باید از جنوب دفاع کنند چون اگر جنوب از دست برود کل لبنان از دست رفته است. مسئله زندگی و انسان محوریت خاصی در فکر و عمل ایشان دارد. به هیچ‌وجه نمی‌توانیم بین فکر و اندیشه عمل و رفتارشان تفکیک کنیم. این دو با هم عجین است. تفاوت و اختلاف و ناهماهنگی بین فکر و عملشان احساس نمی‌کنید. هر جا کار و مسئولیتی بوده انجام می‌دادند و می‌گفتند من، به تعبیر حضرت علی^(ع) در نهج البلاغه، مثل یک چهارپای نیستم که فقط بنشینم و تنها هم و غم من علف باشد. تلاشم باید این باشد که به مردم خودم خدمت کنم. سعی ایشان این بود که به مسئولین ابتدا بگویند که شما اینجا موظف هستید و در عین حال خودشان هم از مردم پشتیبانی و اقدام می‌کردند. آن زمان هر جا که رژیم صهیونیستی تعدی و تجاوز می‌کرد قبل از هر کس دیگری ایشان می‌شتافتند و با مردم می‌نشستند و از آن‌ها دلجویی می‌کردند و یا به آن‌ها کمک می‌کردند و به مشکلات سامان می‌دادند. حالا این روستا یا شهر

می‌خواست شیعه باشد یا نباشد. شیخ احمد الزین که آن زمان قاضی شهر صیدا بود و اهل تسنن هم هست و پس از انقلاب به ایران رفت و آمد می‌کند، تعریف می‌کرد که صهیونیست‌ها شهری را که ساکنین آن سنی هم بودند حسابی بمباران کرده بودند. ما که رفتیم به مردم سری بزنیم دیدیم امام موسی صدر زودتر از ما آنجا بود! امام موسی صدر با این رفتار به مردم می‌گفتند ما نباید شهرمان را ترک کنیم و همیشه باید حضور داشته باشیم؛ چون رفتن ما همان چیزی هست که رژیم صهیونیستی می‌خواهد. وقتی میدان را خالی کنیم، او راحت سرزمین مان را اشغال و تصاحب می‌کند.

● آیا همین ضرورت‌ها بود که ایشان را به تأسیس جنبش امل سوق داد؟

● بله. ابتدا «حرکت المحرومین» یعنی جنبش محرومان بود و بعد از اینکه تلاش‌هایشان برای محرومین و برای وادار کردن دولت برای دفاع و محافظت از جنوب لبنان در برابر تجاوزهای رژیم صهیونیستی و ارائه راهکارها به نتیجه نرسید، همه لبنانی‌ها را به اعتصاب سراسری در اواخر ژوئن سال ۱۹۷۰ دعوت کردند. گفتند دولت گوش نمی‌کند بنابراین دعوت به یک اعتصاب سراسری کردند؛ چنین اعتصابی را تا آن وقت لبنان به خودش ندیده بود. همه لبنان با این اعتصاب همراهی کردند، سنی و شیعه و مسیحی و مارونی و... و این اتفاق عجیبی بود که اعتماد و همراهی صمیمانه مردم با امام موسی صدر را نشان می‌داد. بعد از آن بود که دولت مجلسی به نام جنوب تشکیل داد و بودجه‌ای هم در اختیارش قرار داد که برخی مطالبات امام صدر را در زمینه حمایت و پشتیبانی از مردم جنوب عملاً اجرا بکند، از جمله ساخت پناهگاه، حمایت از شهرها و برنامه‌های متعددی که پیشنهاد کرده بودند. این اولین گام بزرگی بود که منجر به تشکیل نهادی برای حمایت از جنوب شد. امام صدر همیشه هم تأکیدشان این بود که کار را کسی که مسئول آن است، یعنی دولت، باید انجام دهد و ما نیز باید از دولت مطالبه بکنیم که به وظایفش عمل بکند. حالا گرچه بعدها عملکرد مجلس جنوب هم خیلی رضایت‌بخش نبود ولی

تقسیم لبنان
یکی دیگر از
توطئه‌هایی
بود که ایشان
در مقابلش
ایستادند و
نگذاشتند این
اتفاق بیفتد



خودشان دفاع کنند. ما مطالبه می‌کنیم و اما دولت اقدامی نمی‌کند. امام صدر جوان‌ها را تشویق می‌کرد که تحت تمرین نظامی قرار بگیرند و در دفاع از جنوب در برابر حملات رژیم صهیونیستی ایستادگی کنند. همین روند هم به تدریج ادامه پیدا کرد تا بالاخره جامعه مقاوم و نهضت مقاومت به وجود آمد. اصرار امام صدر بر این بود که تمام مذاهب و طوایف و ادیان در این امر مشارکت کنند. از همین رو مجموعه‌ای از شخصیت‌های لبنانی، مسلمان و مسیحی بیانیه حمایت از جنبش محرومان را امضا کردند.

صد و نود نفری که بیانیه را امضا کردند؛ از متفکرین و از افراد شناخته شده لبنان هستند و نتیجه این شد که حرکت محرومین، یعنی حرکت مطالبه برای محافظت از جنوب لبنان را همه طوایف تأیید کردند.

در پی این حرکت درخواست تهیه سلاح و حفاظت از جنوب هم شکل گرفت و گروه‌هایی تربیت شدند و تمرین نظامی دیدند تا هر جا که اسرائیل حمله کرد یا خواست گشتی بزند جلوی آن را بگیرند. این حرکت طوری ادامه پیدا کرد و رشد یافت و نهادینه شد که از دل آن جنبش امل (مخفف افواج المقاومة اللبنانیة) بیرون آمد و مدتی پنهان بود. در سال ۱۹۷۵ در حین تمرین نظامی جوانان جنبش یک مین منفجر شد که بر اثر آن بیست و شش نفر شهید و عده‌ای هم زخمی شدند که به بیمارستان انتقال یافتند. این اتفاق سبب شد که جنبش امل اعلان وجود کند. امام موسی صدر خودشان تعریف می‌کردند که خیلی‌ها به من می‌گفتند نیازی نیست که تشکیل این گروه را اعلان کنی ولی پاسخ ایشان این بود که من در مقابل خون این شهدا مسئولیت دارم. باید پدر و مادرانشان بدانند که فرزندانشان برای چی شهید شدند. در این ارتباط دکتر جمران هم خاطرات زیبایی تعریف می‌کنند. او می‌گفت ما اول نگران بودیم که عکس‌العمل پدر و مادر این شهدا چه خواهد بود. ولی ماجرای را از یکی از بازدیدها تعریف می‌کند که مادری می‌آید امام موسی را دعوا می‌کند که تو چرا برای ما شرایطی فراهم نمی‌کنی که ما تمرین نظامی بکنیم؟! یا مادر شهید دیگری می‌گوید من دو فرزند دیگر هم دارم که حاضر آن‌ها

به هر حال نهادی ایجاد شد که هنوز هم هست و نهادی دولتی است. البته امام صدر باز هم ساکت نشستند و چون دیدند فعالیت‌ها آن‌طور نبود که ایشان را راضی کند به تدریج حرکت‌های اعتراضی دیگری را شروع کردند تا باز هم دولت را وادار کنند که مطالبات بیست‌گانه‌ای را در زمینه رفع محرومیت‌های اقتصادی و معیشتی مردم جنوب و آبیاری مناطق کشاورزی و هم حمایت از جنوب در برابر تجاوزهای رژیم صهیونیستی برآورده سازد. امام صدر در هر مناسبتی سخنرانی کردند و مطالبات مردم را مطرح کردند. در سال ۱۹۷۴ تجمع مردمی و بزرگ در بعلبک برپا کردند. حدود هفتاد و پنج هزار نفر که برخی هم مسلح بودند، در آن تجمع آمدند. باز با فاصله کمی در صورت هم تجمعی که حدود صد هزار نفر شرکت کردند ترتیب داده شد. مردم در هر دو تجمع، چه در بعلبک و چه در صور، عده‌ای مسلح بودند ولی الحمدلله بدون هیچ اتفاق ناگواری برگزار شد، با اینکه مخالفان موانع زیادی برای برگزاری آن به وجود آورده بودند؛ چون این فعالیت در مخالفت با دولت و با فتوایها بود. دکتر جمران در این باره خاطراتی را بیان کرده‌اند.

تا این زمان هنوز دکتر جمران وارد لبنان نشده بود؟

چرا، ایشان از سال ۱۹۶۹ وارد لبنان شده بود و مدیریت مدرسه فنی - حرفه‌ای جبل عامل را برعهده گرفته بود؛ حالا برخی معتقدند که آن مدرسه فنی - حرفه‌ای، عملاً محل کادرسازی برای مقاومت لبنان بوده که درست هم می‌گویند. شاید می‌دانید که اولین شهید شیعه را همین مدرسه در برابر رژیم صهیونیستی تقدیم کرد.

آیا این آموزش‌های نظامی مورد پشتیبانی و حمایت دولت هم بود؟

به هیچ وجه! مطالبات امام موسی صدر به جایی می‌رسد که امام صدر به دولت می‌گویند اگر شما حمایت و دفاع نمی‌کنید بگویید که ما خودمان دفاع کنیم. سلاح به مردم بدهید تا مردم

هم فدای اهداف شما بشوند! بنابراین جنبش امل رسماً شکل نظامی به خودش گرفت. البته ایشان اصرارشان بر این بود که جنبه محرومیت‌زدایی جنبش باید بر جنبه نظامی آن همچنان فائق باشد، یعنی فعالیت در جنوب لبنان اساساً فعالیت فکری و اجتماعی است.

● **خب؛ الان ما چه سالی هستیم؟ آیا کم کم به سفر لیبی می‌رسیم؟**

● سال ۱۹۷۵ است. خیر؛ هنوز خیلی مانده تا به سفر لیبی برسیم. امام موسی صدر در حمایت از جنوب هم‌زمان با فعالیت برای محرومیت‌زدایی، ارتباط با مذاهب دیگر را بیشتر و بیشتر می‌کنند و شیعه را آن‌طور معرفی می‌کنند که خودشان می‌فهمند. اتفاق مهم دیگر در سال ۱۹۷۵ سخنرانی ایشان در کلیسای «کبوشین» بیروت است. این سخنرانی معمولی نبود، امام صدر منسکی از مناسک مسیحیت را به مناسبت آغاز فصل روزه برگزار کرد. به قول خود امام صدر این کار شبیه این است که کشیش مسیحی خطبه نماز جمعه را بخواند. همچنین یکی از مراحلی که باید حتماً به آن اشاره کرد شروع جنگ داخلی لبنان است که به نظر من این جنگ بیشترین آسیب را به حرکت امام موسی صدر زد.

پس از آن تجمع بزرگ در بعلبک و سپس در صور، تصمیم امام صدر این بود که تجمع بعدی در بیروت در مسجد عمری باشد و پس از تجمع به خیابان‌ها بریزند و مطالبات با عصیان مدنی ادامه پیدا کند. اما امام صدر این اقدام را متوقف کردند. زیرا در همان زمان متوجه شدند که فالانژیست‌های مسیحی به ملیشیا سازی روی آورده‌اند. در نتیجه امام هم احساس خطر کردند و گفتند اگر ما به خیابان بریزیم عملاً درگیری در بین مردم اتفاق خواهد افتاد، و لذا خودشان حرکت را متوقف کردند. می‌گفتند، حرکت ما یک حرکت تماماً مدنی و مردمی است و می‌خواهیم به نتیجه برسند، نمی‌خواهیم جنگ داخلی راه بیندازیم و کشورمان را خراب کنیم.

اوایل سال ۱۹۷۵، پس از برگزاری تجمع صور و بعلبک، اتفاق مهم دیگر تجدید ریاست مجلس اعلای شیعیان بود. در آن سال دوره ۶ ساله مجلس اعلا گذشته بود و باید رأی‌گیری جدید می‌شد. آنجا هم موانع زیادی برای امام صدر ایجاد شد، ولی بالاخره ایشان انتخاب شدند؛ آن هم بالاجماع از طرف مجمع عمومی مجلس. این اتفاق دولت را کمی نرم کرد به طوری که هم رئیس‌جمهور و هم نخست‌وزیر برای تبریک به مجلس اعلای شیعیان آمدند و دولت عملاً گام‌هایی در جهت تحقق مطالبات امام صدر برداشت؛ حتی هیئتی تشکیل شد برای

بررسی و مطالبات امام صدر که ناگهان جنگ داخلی لبنان شروع شد و کار از دست رفت! بسیاری از کارها متأسفانه متوقف شد و از آن پس تمام تلاش‌های امام صدر به متوقف کردن جنگ محدود شد.

● **ماجرای اعتصاب غذای ایشان چگونه بود؟**

● سال ۱۹۷۵ جنگ شروع شد که همه ما در لبنان بودیم و دو سال ادامه پیدا کرد. اقدام درخشانی که امام صدر برای جلوگیری از جنگ انجام داد اعتصاب غذا بود. پس از اعتصاب غذا برخی از ایشان پرسیده بودند که تو خودت مدافع حمل سلاح بودی، چه شده که الان در برابر جنگ آمده‌ای و اعتصاب مسالمت‌آمیز می‌کنی؟ پاسخ ایشان این بود که سلاح باید فقط در برابر دشمن به کار گرفته شود و نه در مقابل هموطن. آن اعتصاب غذا ۶ روز طول کشید. یکی از جمله‌های معروف ایشان در دوره اعتصاب غذا این بود که می‌خواهم ثابت کنم که در لبنان سلاحی کارآمدتر از سلاح‌های مرگبار و ویرانگر وجود دارد. و آن، «سلاح قلب‌ها و وجدان‌ها و ایمان» است.

● **شما در مسجد نزد خود پدر رفتید؟**

● مسجد یک زیرزمینی داشت. یک نیم طبقه هم داشت که امام آنجا نشسته بود، یعنی آنجا مستقر بودند. شخصیت‌ها، آدم‌ها، گروه‌های مردمی که می‌آمدند، آن‌هایی که همراه امام صدر اعتصاب کرده بودند در زیر زمین بودند ولی نیم طبقه‌ای باز بود. عکس‌ها و فیلم‌هایش هم هست.

● **چگونگی پایان اعتصاب را هم خواهش می‌کنم بفرمایید.**

● امام صدر از اعتصاب غذا چهارتا خواسته داشتند. در آن دوره دولت استعفا داده بود و چند ماه بود که کشور دولت نداشت و این اوضاع را سخت می‌کرد. لذا اولین مطالبه امام صدر این بود که دولت را تشکیل بدهید تا زمام امور را بر عهده بگیرید، و درگیری متوقف شود و سپس، دادگاهی برگزار شود که مسببین جنگ را محاکمه کند. در این دوره اعتصاب ۶ روزه تلاش‌های سختی شد. به هر حال، بالاخره رئیس‌جمهور رشید کرامی را مأمور تشکیل دولت کرد. درخواست امام صدر هم این بود که باید دولتی تشکیل داد که وزرای آن خود از جنایتکاران و عاملان جنگ و طرف درگیری نباشند. خوشبختانه این اتفاق افتاد و رشید کرامی وزرای مناسبی را انتخاب کرد و به دیدار امام صدر در مسجد آمد. آن زمان **عبدالحلیم خدام** وزیر امور خارجه سوریه بود که در لبنان حضور داشت. او هم به مسجد



آمد و از امام صدر خواست که اعتصاب را خاتمه دهند. یاسر عرفات هم آمد و از امام صدر درخواست کرد که مطالبات شما که انجام شد، پس به اعتصاب خاتمه دهید؛ که امام صدر گفتند هنوز کار تمام نشده و بقیه مطالبات ما مانده است و باید مسبین جنگ محاکمه شوند. در این زمان گروهی در بعلبک چند شهر مسیحی نشین را محاصره کردند و عده‌ای را به کشتن تهدید کردند به همین سبب امام همان شب تصمیم می‌گیرند خودشان بروند و مسئله را حل کنند. لذا بیانیه‌ای می‌دهند با این مضمون که من با این مسجد وداع می‌کنم تا به «مسجد میهن» بروم - منظورشان سراسر لبنان بود - در هر صورت امام صبح روز بعد از انتشار بیانیه به منطقه محاصره شده رفتند و مسئله را حل کردند و چند روستای مسیحی را از محاصره درآوردند. یعنی برای جلوگیری از خونریزی بیشتر اعتصاب را پایان دادند. پایان دادن به محاصره شهرهای مسیحی نشین آنقدر برای ایشان مهم بود که اعتصاب غذایشان را شکستند و به محاصره‌کنندگان پیام دادند که هر گلوله‌ای را که به سمت مناطق مسیحی نشین شلیک می‌کنید به فرزندان من و خانه من شلیک کرده‌اید. اجازه بفرمایید خدمت شما عرض کنم که مجموعه دوازده جلدی گام به گام با امام؛ مجموعه گفتارها و مصاحبه و مقالات سید موسی صدر در اسفند ۱۳۹۶ منتشر شد و خوانندگان گرامی می‌توانند با مطالعه آن با اندیشه امام صدر آشنا شوند. کتاب‌های دیگری را هم مؤسسه در باب اندیشه امام منتشر کرده است.

● قاعدتاً من باید از شما داستان سفر تلخ لیبی را بپرسم، ولی قبل از آن اگر لازم می‌دانید بفرمایید در آن برهه زمانی نزدیک‌ترین دوستان ایشان چه کسانی بودند؟

● افراد زیادی بودند و امام صدر دوستان و همکاران و همراهان زیادی داشتند، از جمله شخصیت‌های سیاسی فعال. در ایران هم دوستان زیادی داشتند که اگر بخواهم آن‌ها را بشمارم شاید نتوانم.

● خب، ما می‌دانیم که امام موسی به لیبی رفتند و در لیبی ناپدید شدند. ایشان برای چه به لیبی رفتند؟

● جنگ داخلی لبنان، جنگی بود که تقریباً همه کشورهای از جمله کشورهای عربی در آن سهم یا نقش داشتند. به همین دلیل این جنگ را «جنگ دیگران در لبنان» هم نام می‌برند. از

آمریکا و شوروی و رژیم بعثی عراق و... هر کسی در شعله‌ورتر شدن جنگ سهمی داشت. یکی از عوامل مخالفت با امام موسی صدر این بود که ایشان مخالف جنگ داخلی لبنان بود و در مقابل آن ایستاد؛ علی‌رغم اینکه بسیاری می‌خواستند جنگ ادامه یابد. بیش از شصت آتش‌بس نتیجه تلاش ایشان بود و این‌ها برخلاف مصالح بعضی سیاستمداران داخلی و خارجی لبنان بود. یکی از این تلاش‌ها برای توقف جنگ اعتصاب غذا بود. من یادم نمی‌رود ناراحتی ایشان را از شکسته شدن هر آتش‌بس. گفت وگوهای تلفنی‌شان را یادم هست. حتی گاهی لرزیدن دستشان را از اینکه چرا آتش‌بس ادامه پیدا نکرده. با همه هم صحبت می‌کردند فکر می‌کنم یکی از علت‌های ربودن ایشان این بود که مانع خیلی از توطئه‌ها بودند. مثلاً یکی از توطئه‌هایی که در منطقه در حال وقوع بود مسئله «توطین» یا اسکان فلسطینی‌ها در جنوب لبنان بود.

صهیونیست‌ها برنامه‌ای داشتند که فلسطینی‌هایی را که در لبنان بودند و آن‌هایی را که از سرزمین‌شان آواره شدند در لبنان اسکان دهند. این طرح هنوز هم هست. اولین کسی که این توطئه را فهمید و با آن مبارزه کرد امام صدر بود. در حالی که احتمالاً خود فلسطینی‌ها هم از آن آگاه نبودند. امام صدر از همان لحظه اول با این توطئه جنگیدند و به فلسطینی‌ها گفتند شما باید گول نخورید و برگردید به سرزمین خودتان. تقسیم لبنان

یکی از جمله‌های معروف ایشان در دوره اعتصاب غذا این بود که می‌خواهم ثابت کنم که در لبنان سلاحی کارآمدتر از سلاح‌های مرگبار و ویرانگر وجود دارد. این سلاح، سلاح قلب‌ها و وجدان‌ها و ایمان است



یکی دیگر از توطئه‌هایی بود که ایشان در مقابلش ایستادند و نگذاشتند این اتفاق بیفتد. این توطئه متأسفانه همچنان هم هست ولی آن موقع جلوش گرفته شد و الحمدلله به نتیجه نرسید. به هر حال توطئه‌هایی که برای منطقه غرب آسیا تدارک دیده شده بود ایشان جلوش ایستادند و به مردم آگاهی بخشیدند. روشن است که از نظر دشمنان این شخصیت نباید در لبنان حضور داشته باشد، چون تأثیرگذار است!

یکی از شخصیت‌هایی که نقش مهمی در لبنان داشت معمر قذافی بود. امام صدر برای مسائل لبنان سفرهای دوره‌ای می‌رفتند. در سال ۱۹۷۶ لبنان سفر دوره‌ای رفتند که همان باعث توافق و آتش بس و پایان جنگ شد. به درخواست لبنان، کشورهای عربی نیروهای حافظ صلح در لبنان مستقر کردند. سفر دوره‌ای بعدی امام صدر در سال ۱۹۷۸ بود؛ بعد از اینکه رژیم صهیونیستی وارد لبنان شد و بخش‌هایی از لبنان را اشغال کرد و تا رود لیتانی پیش آمد. آنجا امام صدر باز تصمیم گرفت برود و از کشورهای عربی هم درخواست کمک کند و به آن‌ها بگوید که اگر شما بایستید و از لبنان حمایت کنید رژیم صهیونیستی عقب نشینی می‌کند. آن موقع سازمان ملل هم قطعنامه ۴۲۵ را صادر کرده بود مبنی بر اینکه رژیم اشغالگر فلسطین باید از لبنان خارج شود ولی صهیونیست‌ها به آن عمل نکرده بود. به هر حال، امام صدر سفر دوره‌ای خود را به چند کشور شروع کردند که یکی از آن‌ها الجزایر بود. در الجزایر بومدین (رئیس جمهور) در گفت‌وگو با ایشان می‌گوید: «شما چرا پیش قذافی نمی‌روید که نقش مهمی هم در جنگ داخلی دارد؟» ایشان می‌گویند می‌دانم تأثیری ندارد ولی اگر درصد کمی هم نتیجه داشته باشد من حاضرم بروم. رابطه خوبی هم با قذافی نداشتند. نماینده‌هایی که از لیبی به لبنان می‌آمدند و با گروه‌های مختلف درگیر در جنگ دیدار و گفت‌وگو می‌کردند، هیچ وقت با امام صدر ملاقات نمی‌کردند؛ پس طبیعی بود که رابطه خوبی با هم نداشتند. ظاهراً بومدین دعوت امام صدر را به لیبی ترتیب می‌دهد. اما این زمان عقب می‌افتد تا اینکه دعوت رسمی صورت می‌گیرد. سفیر لیبی می‌آید و دعوت رسمی لیبی را به امام صدر تقدیم می‌کند. در روز ۲۵ اوت ۱۹۷۸

امام صدر وارد لیبی می‌شوند و از همان ابتدای ورودشان به لیبی مشخص بوده که سفر معمولی نیست. یعنی اول اینکه از شخصیت‌های رسمی لیبی کسی برای استقبال به فرودگاه نیامده بود و اطلاعات و اخبار و رسانه‌ها نیز ورود ایشان را منعکس نکردند. دو نفر همراه امام صدر بودند. یکی از همراهانشان آقای عباس بدرالدین، رئیس یکی از خبرگزاری‌های لبنان بود با این نیت که باید این سفر در رسانه‌ها به خوبی منعکس شود. دیگری هم جناب شیخ محمد یعقوب بود که از معاونان و نزدیکان خودشان بود. لیبی ابتدا ادعا کرد که مهمانانش خاک لیبی را ترک کرده‌اند و به ایتالیا رفته‌اند. اما دستگاه‌های قضایی ایتالیا و لبنان پس از تحقیقات طولانی این ادعا را رد کردند. پس از سقوط قذافی دولت لبنان کمیته‌ای رسمی تشکیل داد که این موضوع را همه جانبه پیگیری کند و هم‌اکنون چهل سال گذشته است. یعنی چهار دهه است که این مصادره آزادی و این جنایت عجیب تاریخ همچنان ادامه دارد و در طول این سال‌ها هنوز هم امام صدر در اسارت است. حق و حقیقت ایجاب می‌کند که ما و همه آزادگان جهان برای آزادی ایشان و دو همراهشان تلاش کنیم. این امام صدر برای دفع خطر از منطقه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. ما هم باید از او بیاموزیم. البته ناگفته نماند که وظیفه صاحبان قدرت و نفوذ از همه بیشتر است. ما هم علیرغم اینکه قدرت و نفوذ اندکی داریم ولی دست از پیگیری نمی‌کشیم و به شکستن زنجیرهای ظلم و اسارت امیدواریم و پیگیری را در هر جا و در هر زمان تا آزادی امام صدر ادامه می‌دهیم. در این زمینه کتابی را کمیسیون اصل نود دوره هفتم مجلس شورای اسلامی با عنوان گزارش کمیته پیگیری منتشر کرده است. کتاب دیگری را نیز مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر منتشر کرده است تحت عنوان آدم ربایی در لیبی که به این پرونده پرداخته است.

● حال کمی برگردیم به عقب. آیا امام صدر برای شیعیان لبنان از دولت وقت ایران کمکی گرفتند؟



● خوب شد پرسیدید. سال ۱۹۷۱ بود (۱۳۵۰ شمسی) که امام صدر طی سفری به ایران آمدند. آن موقع ایشان رئیس مجلس اعلاى لبنان بودند. فرد رسمی که از طرف دولت برای استقبال به فرودگاه آمده بود از ایشان پرسیده بود که اگر مایل به دیدار با شاه هستید بفرمایید تا ترتیبی دهند، ولی امام صدر گفته بودند که سفر من خانوادگی است؛ یعنی موافقت نمی‌کنند. منتها در طول اقامتشان در ایران بعضی از شخصیت‌ها و روحانیون برجسته از ایشان می‌خواهند که با توجه به جایگاهی که دارند با شاه ملاقات کنند، چون در آن سال‌ها عده‌ای از زندانیان سیاسی به اعدام محکوم شده بودند، به امام صدر اصرار می‌کنند شما با شاه ملاقات کنید و وساطتی بکنید برای اینکه این‌ها اعدام نشوند. برخی روحانیان مثلاً آیت‌الله هاشمی رفسنجانی زندان بودند که از امام صدر خواسته شد درخواست آزادی ایشان را هم مطرح کنند. بعد از این بود که

امام صدر می‌پذیرند که با توجه به اصرار دوستان بروند و ملاقاتی با شاه بکنند. در آن ملاقات ظاهراً شاه قول کمک می‌دهد. از طرفی امام موسی صدر طرح ساختن بیمارستانی برای شیعیان و محرومین در بیروت را داشتند. همان‌طور که می‌دانید در لبنان هر مذهب و طایفه‌ای به یک کشور وابسته بود. در واقع شیعیان لبنان احساس می‌کردند که شاید ایران با توجه به اینکه یک کشور شیعی است پشتیبان آن‌هاست.

در آن دیدار پدرم موضوع بیمارستان را مطرح می‌کنند. شاه هم قول مبلغ مهمی برای کمک می‌دهد، اما بعداً سفیر ایران در لبنان شرایطی را برای پرداخت آن مطرح می‌کند که پذیرفتنی نبود و این کمک هیچ‌وقت تحقق پیدا نکرد و برای آزادی زندانیان نیز مساعدتی نکرد.

خیلی از شما ممنونم. بهره بردیم.

**امام صدر برای مسائل
لبنان سفرهای دوره‌ای
می‌رفتند. در سال ۱۹۷۶ سفر
دوره‌ای رفتند که همان
باعث توافق و آتش‌بس و
پایان جنگ شد**

